

«کرامت» در لغت، از ریشه «کرم» و به معنای «شرافتی در شیء یا خلقی از اخلاق» است (ابن فارس، ۱۴۱۱ق، ذیل ماده کرم). «کرامت» اسم برای «کرم» است؛ «اسم یو وضع للإکرام كما وُضعت الطاعة موضع الإطاعة» (ابن منظور، ۱۴۱۶ق، ذیل ماده کرم). «اکرام» یعنی: احترام کردن، و «کرامت» یعنی: احترام. در اصطلاح، به امر خارق العاده‌ای که از سوی شخصی صادر می‌شود که دارای ایمان و عمل صالح باشد و ادعای نبوت هم نکند، «کرامت» گفته می‌شود. چنین شخصی ولی خدا و دارای مقام ولایت خاص یا عام است و خدا با اعطای خرق عادت، او را اکرام می‌کند. فعل خارق العاده اگر به دست انسان صالح صادر شود و مقرون به هیچ ادعایی نباشد یا مقرون به ادعای ولایت باشد، کرامت نام دارد (جامی، ۱۳۶۶، ص ۲۱).

المعجزات دلالات الصدق. ثم إن ادعی صاحبها النبوة، فالمعجزات تدل علی صدقه فی مقاله. و إن آثار صاحبها إلى الولاية، دلت المعجزة علی صدقه فی حاله فتسمی «کرامه» و لاتسمی «معجزة» و إن کانت من جنس المعجزات، للفرق (قشیری، ۱۳۷۴، ص ۴۷۵).

امور خارق العاده به دو بخش کلی تقسیم می‌شود: بخش اول اموری که هرچند اسباب و علل عادی ندارد، اما اسباب غیر عادی آنها تا حدی در اختیار بشر قرار می‌گیرد و می‌توان با آموزش و تمرین به آنها دست یافت؛ مانند کارهای مرتاضان. بخش دیگر، کارهای خارق العاده‌ای که تحقق آنها منوط به اذن خاص الهی است و در اختیار کسانی قرار می‌گیرد که با خدای متعال ارتباط دارند. از این رو، دارای دو ویژگی اساسی است: اول قابل تعلیم و تعلم نیست، و دوم تحت تأثیر نیروی قوی‌تر و مغلوب عامل دیگری نمی‌شود. این گونه خوارق عادت اختصاص به پیامبران ندارد، بلکه گاهی سایر اولیای خدا هم از آنها برخوردار می‌شوند. چنین کارهایی که از غیر پیامبران سر می‌زند، به نام «کرامت» خوانده می‌شود (مصباح، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۲۶۵).

برخی اعمال خارق العاده که از طریق کسب علوم، تعلیم و تجربه حاصل می‌شود، خود انواعی دارد؛ مانند آنچه با حيله صادر می‌گردد یا افعالی که از طریق نظم حروف و تلفظ اسماء نشان داده می‌شود یا کارهای شاقی که از طریق ریاضت انجام می‌پذیرد. این امور تحت قدرت مخلوق است. در مقابل، بعضی از خوارق عادت مختص جناب الهی است؛ مانند آنچه از پیامبران صادر می‌شود که به آن «آیات» و «معجزات» می‌گویند. برخی از این امور نیز کرامت است که از اولیا و بندگان صالح پروردگار صادر می‌شود. البته تفاوت «معجزه» و «کرامت» در این است که معجزه با عنایت خداوند است و کرامت احتمال دارد با عنایت یا بدون عنایت باشد و به همین سبب، ممکن است امتحان الهی در آن نهفته باشد (ابن عربی، بی تا، ج ۲، ص ۳۷۱).

جایگاه کرامات در عرفان اسلامی

Kermania59@yahoo.com

علیرضا کرمانی / استاد یار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

ابوالفضل هاشمی سجده‌ئی / کارشناس ارشد عرفان اسلامی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

abolfazl.hashemy@gmail.com

دریافت: ۱۳۹۲/۱۲/۵ - پذیرش: ۱۳۹۳/۲/۲۷

چکیده

«کرامات» موضوع مهمی است که در عرفان اسلامی از آن بحث شده و دارای ابعاد گوناگونی است. یکی از جنبه‌های آن، جایگاه کرامت در عرفان است؛ یعنی اینکه در عرفان اسلامی، کرامت چه ارزش و اهمیتی دارد و نگاه عارفان به این پدیده چگونه است؟ این مقاله به منظور پاسخ به این سؤال و همچنین برای جلوگیری از آسیب‌هایی که از این طریق ممکن است دامنگیر انسان شود سامان یافته است؛ مانند مفتون شدن در اثر مشاهده خرق عادت. این نوشتار با توصیف و تحلیل کلمات عارفان محقق، به بررسی جایگاه کرامات در عرفان اسلامی می‌پردازد. از جمله یافته‌های پژوهش حاضر این است که کرامت حقیقی، معرفت به خدا و تخلّق به اخلاق الله است. اولیای حقیقی خداوند به کرامات و خرق عادت توجه نکرده و حتی آن را کتمان می‌کنند و تصرف در عالم در محضر خداوند را خلاف ادب می‌دانند. خرق عادت می‌تواند مکر و استدرج در حق متصرف باشد، در صورتی که به آن مشغول شود و از معرفت حق غافل گردد. کرامات موجب استقامت در سلوک و خشوع بیشتر عارف در برابر خدا و زیاد شدن یقین و بصیرت او به حق می‌شود.

کلیدواژه‌ها: خرق عادت، معجزه، کرامت، عرفان اسلامی.

انواع کرامات

عارفان کرامت را به دو بخش تقسیم کرده‌اند: کرامت حسی و کرامت معنوی (همان، ص ۳۶۹).

۱. کرامت ظاهری یا حسی

آنچه عامه از کرامات می‌شناسند همان کرامات حسی است؛ مانند بیان خواطر افراد، اخبار از غیب، طی الارض، ناپدید شدن از دیده‌ها، و سرعت در اجابت دعا (همان، ص ۳۷۱). به بایزید بسطامی گفتند: فلانی می‌گوید که یک شب به مکه رفته است. بایزید گفت: شیطان در یک لحظه از مشرق به مغرب می‌رود؛ ولی در لعنت خداست. و باز گفتند که فلانی روی آب راه می‌رود. گفت: ماهی‌ها در آب و پرندگان در هوا عجیب‌تر از آن است. همچنین گفت: اگر دیدید کسی در هوا نشسته یا روی آب خوابیده، فریب نخورید تا اینکه ببینید در امر و نهی الهی چگونه است (سراج طوسی، ۱۴۳۰ق، ص ۵۵۷). از درنوردیدن هوا سؤال شد، فرمود: پرنده نیز این کار را می‌کند و مؤمن نزد پروردگار از پرنده بالاتر است. پس چگونه فعلی که پرنده در آن شریک است کرامت محسوب شود (ابن عربی، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۷۰). این کلام به این معنا نیست که کرامت ظاهری واقعاً کرامت نیست، بلکه معنای آن این است که برای اهل معرفت چندان مهم و قابل توجه نیست.

بیشتر خوارق عادات، که آن را «کرامات» گویند، در این مقام (کشف روحی) پدید آید، از اشراف بر خواطر و اطلاع بر مغیبات و عبور بر آب و آتش و هوا و طی زمین و غیر آن، و این جنس کرامات را اعتباری زیادی نباشد؛ زیرا که اهل دین و غیر اهل دین را بود، و دیگر آنکه جنس این خرق عادات دجال را خواهد بود (رازی، ۱۳۷۳، ص ۳۱۳).

۲. کرامت معنوی یا حقیقی

مرتبه بالاتری از کرامت وجود دارد که خواص به آن معرفت دارند؛ «و أما الکرامة المعنویة فلا یعرفها إلا الخواص من عباد الله، و العامة لاتعرف ذلک و هی أن تحفظ علیه آداب الشریعة و أن یوفق لإتیان مکارم الأخلاق و...» (ابن عربی، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۶۹). ابن عربی پس از بیان این مطلب، انواع کرامات معنوی را برمی‌شمارد که همه آنها را می‌توان در این جمله خلاصه کرد: «کرامت حقیقی» عبارت است از: اصلاح و تربیت نفس و خارج کردن اخلاق زشت و جایگزینی مکارم اخلاق و ادای حقوق واجب الهی و اجتناب از محرّمات. «ذکر عند سهل بن عبدالله - رحمه الله - الکرامات، فقال: و ما الآیات و ما الکرامات؟ شیءٌ تنقضى لوقتها و لكن أكبر الکرامات أن تبدل خلقاً مذموماً من أخلاق نفسک بخلق محمود» (سراج طوسی، ۱۴۳۰ق، ص ۵۵۷).

بنابراین، کرامت حقیقی متخلّق شدن به اخلاق الهی یا به تعبیر عرفانی، فنای صفاتی است. به بیان شیخ نجم‌الدین رازی، کرامات ظاهری در مقام کشف روحی رخ می‌دهد؛ اما کرامات معنوی در مقام کشف خفی واقع می‌شود. آنچه به حقیقت «کرامت» می‌توان بدو گفت و جز اهل دین به آن نمی‌رسند، در مکاشفات خفی پدید می‌آید؛ زیرا روح در کافر و مسلمان هست؛ ولی خفی، روحی ویژه از حضرت حق است که فقط به بندگان خاص می‌دهد؛ چنان‌که در قرآن کریم فرمود: «کَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ» (مجادله: ۲۲) یا در جای دیگر: «يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» (غافر: ۱۵) و در حق حضرت رسول ﷺ می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا» (شوری: ۵۲). خفی واسطه عالم صفات خداوندی و عالم روحانیت انسان است تا اخلاق الهی را به روح انسان برساند تا به شرف «تخلّقوا بأخلاق الله» مشرف شود که این همان کشف صفاتی است (رازی، ۱۳۷۳، ص ۳۱۴).

بنابراین، برترین کرامت آن است که انسان از گناه و معصیت دور شود و حالت عصمت برایش ایجاد شود. «و أعلم، أن من أجلّ الكرامات التي تكون للأولياء، دوام التوفيق للطاعات و العصمة عن المعاصي و المخالفات» (قشیری، ۱۳۷۴، ص ۴۹۱). برترین کرامت، علم و معرفت به حق است و کرامات معنوی همواره با علم همراه است؛ بدین‌روی، محل استدراج واقع نمی‌شود. فأسنى ما أكرمهم به من الكرامات، العلم خاصة لأن الدنيا موطنه و أما غير ذلك من خرق العادات فليست الدنيا بموطن لها و لا يصح كون ذلك كرامة إلا بتعريف إلهي لا بمجرد خرق العادة. و إذا لم تصح إلا بتعريف إلهي فذلك هو العلم. فالكرامة الإلهية إنما هي ما يهبهم من العلم به عزوجل (قشیری، ۱۳۷۴، ص ۳۷۰).

خداوند نیز پیامبر را به طلب زیاده در هیچ چیزی امر نکرد، مگر طلب زیاده در علم. مراد از «علم» در کلام ابن عربی، «علم الهی» است. «و لا أعنى بالعلم إلا العلم بالله و الدار الآخرة و ما تستحقه الدار الدنيا و ما خلقت له... و العلم صفة إحاطية إلهية فهي أفضل ما في فضل الله» (همان، ص ۳۷۰). عارف گوید: حقیقت کرامت سقوط کرامت از عارف است تا به چیزی جز خدا مشغول نشود. (بقلی شیرازی، ۱۳۸۹، ص ۲۳۹)

این مقاله ناظر به قسم اول از کرامت است و جایگاه آن در عرفان اسلامی بررسی می‌شود، هرچند این تقسیم‌نشان می‌دهد که کرامات حسی برای عارف محقق اهمیت چندانی ندارد و در مقابل، کرامت معنوی دارای ارزش و اهمیت است.

علت اعطای کرامت به عارف

پس از بیان اینکه برای انسان در راه سیر و سلوک می‌تواند کراماتی رخ دهد، این نکته لازم است اضافه شود که صدور کرامت از ولی خدا ضرورت ندارد؛ یعنی این‌گونه نیست که هر کس در مسیر عرفان و سیر و سلوک قدم گذاشت، باید پس از طی کردن مقاماتی برایش کرامات و خوارق عادات رخ دهد، بلکه ممکن است از عارفی کراماتی صادر شود و از دیگری هیچ کرامتی صادر نشود. گاهی نیز ولی خدا دارای کرامت است؛ اما به دلیل علم و معرفت تام او به خدا، هیچ‌گاه آن را ظاهر نمی‌کند و به دیگران نشان نمی‌دهد. پس کرامت نداشتن دلیل بر نرسیدن به مقامات نیست، بلکه رسیدن به مقام ولایت با نداشتن کرامت نیز امکان‌پذیر است. «بل یكون التحقيق والولاية مع عدم هذه الكرامات» (ابن عربی، ۱۳۹۱ق، ص ۷۶). همچنین رسیدن به مقامات عرفانی نیز دلیل بر اعطای کرامت نیست؛ چراکه اعطای کرامت به عارف، موهبتی از جانب حق است و ممکن است نصیب همه نشود. البته این مسئله درباره انبیا صادق نیست و همه پیامبران باید دارای معجزه باشند؛ زیرا برای اثبات صدق ادعای خود و اتمام حجت بر دیگران، باید دلیلی بر بعثت خود از سوی خداوند ارائه نمایند.

ولیس کل کرامة لولی یجب أن تكون تلك بعینها لجميع الأولیاء، بل لو لم یکن لولی کرامة ظاهرة علیه فی الدنيا لم یقدح عدمها فی کونه ولیاً، بخلاف الأنبياء فإنه یجب أن تكون لهم معجزات؛ لأن النبی مبعوث إلى الخلق فبالناس حاجة إلى معرفة صدقه ولا یعرف إلا بالمعجزة. وبعکس ذلك حال الولی لأنه لیس بواجب علی الخلق ولا علی الولی أيضاً العلم بأنه ولی (قشیری، ۱۳۷۴، ص ۴۸۷).

بنابراین، انسان در مسیر سلوک به سوی حق، در صورتی که سلوکش صحیح باشد، ضرورتاً به منازل و مقاماتی خواهد رسید؛ ولی رسیدن به کرامت ضروری نیست؛ چراکه کرامت منتهی است از جانب حق بر بنده نیکوکار خود که اگر خواست می‌دهد و اگر نخواست نمی‌دهد. «لأن أصحاب المقامات لیست الكرامات شرطاً فی تصحیح مقاماتهم، و أما المنازل فشرط فی صحة المقامات» (ابن عربی، ۱۳۹۱ق، ص ۱۴۰).

إن الله تعالی إذا حصل العبد فی هذا الباب و لم یتعد الحد المشروع له فی بصره، إذا شاء یکرمه بکرامات یختص بهذا المقام و ینزله أيضاً منازل مختصة به، لا ینالها أبداً إلا صاحب بصر، منه منه سبحانه و تعالی. فالنماز قطعاً لا تحصل؛ إلا لأهل الوصول المحققین، و أما الكرامات، فمن حیث هی کرامات، هی لهم، و من حیث هی خرق عوائد قد ینالها الممکور به و المستدرج (همان، ص ۶۲).

پس اگر کرامتی به عارفی اعطا شود به خاطر دلایل و مصالحی خاص است. در این بخش، به برخی از این مصالح، که توسط محققان عرفان بیان شده است، اشاره می‌گردد.

۱. صحت و ثبات قدم در سلوک

از جمله دلایل اعطای کرامت به سالک این است که موجب استقامت و ثبات قدم او در سلوک می‌گردد. روشن است که طی نمودن راه توحید بسیار دشوار و دارای سختی‌های زیاد است. بدین‌روی، ممکن است سالک در این مسیر، دچار ناامیدی گردد و از ادامه مسیر بازماند. پس اگر حق تعالی اراده کند برای او کراماتی رخ می‌نماید تا سالک به ادامه مسیر دل‌گرم شود. البته باید دانست که کرامت نیز خود بر اثر استقامت در سلوک، به انسان عطا می‌گردد و به هر کسی به محض وارد شدن در این راه داده نمی‌شود، بلکه باید در مسیر اطاعت از پروردگار و انجام اوامر و ترک نواهی، ثابت‌قدم باشد و بر سختی‌های این راه صبر نماید تا شایسته توجه حق تعالی گردد.

ثم إنا إذا فر ضناها کرامة، فلا بد أن تكون نتیجة عن إستقامة أو نتیج إستقامة لابد من ذلك و إلا فلیست بکرامة. و إذا كانت الکرامة نتیجة إستقامة فقد یمکن أن یجعلها الله حظ عملک و جزاء فعلک. فإذا قدمت علیه، یمکن أن یحاسبک بها (ابن عربی، بی تا، ج ۲، ص ۳۶۹).

بنابراین، اگر خرق عادت برای انسان حاصل شد باید توجه داشته باشد که این امر در اثر استقامت و صبر بر تکالیف شرع است. در این صورت، آنچه از خرق عادت به دست او ظاهر می‌شود کرامت است و باید به خاطر آن خداوند را شکر کرد. در غیر این صورت، آنچه از خوارق عادات توسط او انجام می‌شود کرامت نیست و باید از آن به خداوند پناه ببرد و در کار خود نظر کند. پس «استقامت در سلوک» یکی از نشانه‌ها برای شناخت کرامت است. به بیان ابن عربی، کرامت باید در اثر استقامت حاصل شود و یا موجب استقامت گردد. در غیر این صورت، مکر الهی است و موجب گمراهی می‌شود (ابن عربی، ۱۳۹۱ق، ص ۶۳).

قرآن کریم در باره پیامبر عظیم‌الشان ﷺ می‌فرماید: «كذلك لثبتت به فؤادک و رتلتناه ترتیلاً» (فرقان: ۳۲)؛ «و کلاً نقص علیکین انباء الرسل ما لثبتت به فؤادک» (هود: ۱۲۰). خداوند تبارک و تعالی تثبیت فؤاد آن حضرت را عامل مهمی برای ادامه راه نبوت و صبر بر مشکلات معرفی می‌کند و برای آرامش و سکینه قلب آن حضرت، به او وحی کرده، داستان انبیای گذشته را بیان می‌کند. سالک نیز برای ادامه راه پرمشقت سلوک، نیازمند تثبیت قلب است تا در پرتو آن، به سلوک خود ادامه دهد و از پیچ و خم‌های آن بگذرد. یکی از راه‌های تثبیت فؤاد، دادن کرامت به ولی خداوند است تا با دیدن این نشانه‌ها، در سلوک خود پابرجا و استوار بماند. «و إن الله تعالی إذا سلکت ما ذکرته لک، یکرّمک إن شاء الله بکرامات و یطلعک علی منازل کما کان فی سائر الأعضاء، تکرمة من الله بک و عنایة؛ لیثبت به فؤادک» (ابن عربی، ۱۳۹۱ق، ص ۱۲۶).

همچنین وقتی خداوند آیات و نشانه‌های خود را به سالک بنمایاند موجب رغبت در اطاعت از پروردگار و رسیدن به مقامات بلند عرفانی می‌گردد. بنابراین، عارف در راه طاعت حق بیشتر تلاش می‌کند و سعی می‌نماید تا به این مقامات دست یابد و برای دستیابی به این مقامات، نیرویی در وجود او ایجاد می‌شود تا برای رسیدن به مقصود، او را یاری کند (همان، ۱۳۹۱، ص ۶۳). «و کیف ما کانت، فالفائدة بذلك التحريض على الطاعة و الدوام على الإستقامة؛ لترقى الهمم فى المنازل العلية» (همان، ص ۷۵). این مطلب یکی از مصالح مهم است که خداوند به خاطر آن، آیات خود را به اولیا نشان می‌دهد.

۲. ازدیاد یقین و بصیرت

یکی دیگر از دلایل دادن کرامت به سالک این است که معرفت و یقین او به حضرت حق بیشتر گردد. عارف کسی است که همه افعال را فعل خداوند و همه موجودات را تجلیات حق می‌داند. همه این مسائل ابتدا از طریق علم‌الیقین حاصل می‌شود. اما وقتی به دست عارفی عمل خارق‌العاده‌ای صادر شود و او خود را مجرای فعل الهی ببیند، یقین او بیشتر شده آنچه را در گذشته با علم‌الیقین درک کرده بود، با عین‌الیقین خواهد دید. در نتیجه، معرفت و بصیرت او به حق تعالی بیشتر خواهد شد.

و اعلم، أنه ليس للولى مساكنة إلى الكرامة التى تظهر عليه و لا له ملاحظة. و ربما يكون لهم فى ظهور جنسها قوة يقين و زيادة بصيرة، لتحققهم أن ذلك فعل الله، فيستدلون بها على صحة ما هم عليه من العقائد (قشیری، ۱۳۷۴، ص ۴۸۷).

همچنین این نکته از نظر دور نماند که وقتی خداوند به انسان قدرت انجام کار خارق‌العاده عطا فرماید، دلیل بر قرب و منزلت صاحب کرامت نزد خداوند است؛ زیرا نشان می‌دهد که بنده در راه وفای به عهد خود، ثابت و هدفش در مسیر سلوک صحیح بوده است. روایات زیادی بر این مطلب تأکید دارند که اگر انسان بندگی حق را بپذیرد و در این راه صادق باشد، خداوند نیز به او از قدرت لایزال خود خواهد داد و همان‌گونه که حضرت حق به اشیا می‌گوید باش، پس موجود می‌شوند، او نیز چنین می‌کند. بنابراین، سالک راستین وقتی در مسیر سلوک خود، به سوی حق به چنین قدرتی دست یافت دلیل بر این است که راه را درست پیموده است. پس یکی از مصالح اعطای کرامت به عارف این است که بفهمد راه را درست طی کرده است. کرامات معنوی نیز همین‌گونه است؛ یعنی وقتی به انسان کرامت معنوی عطا می‌شود و موفق به پاره کردن حجاب‌های بین خود و خدا می‌گردد و به صفات الهی متصف می‌شود خود دلیل بر رسیدن به مقامات است و تحمل کردن همه دشواری‌ها در این راه سخت، دلیل بر رضایت او به حکم الهی است.

۳. تصرف برای تکمیل ناقصان

عارف کامل کسی است که برای دست‌گیری خلق، سفر چهارم را شروع کرده، از خلق به سوی حق سفر می‌کند (موسوی خمینی، ۱۳۸۶، ص ۸۷) و هدف او از این سفر، هدایت انسان‌ها به سوی خداوند است تا سالکان در پرتو راهنمایی او، به معرفت و فنای حق برسند. اصل اولی برای عارف کامل این است که از تصرف کردن امتناع می‌کند، مگر به امر خداوند برای تکمیل «متصرف فیه». «فالحاصل أن المعرفة تمنع العارف من التصرف. و من تصرف من الأنبياء و الأولياء، إنما تصرف بالأمر الإلهي لتكميل المتصرف فيه و الشفقة عليه و إن كانت الصورة صورة الإهلاك» (قیصری، ۱۳۸۶، ص ۸۰۲).

یکی از مصادیق این نوع تصرف، تصرف استاد کامل در سالک برای دست‌گیری و رساندن او به مقصد است. سالک به خاطر نقص‌هایی که دارد، برای عبور از برخی منازل، نیازمند یاری استاد است. استاد کامل مکمل نیز به اقتضای مصلحتی که در سالک می‌بیند، در نفس او تصرف کرده، او را در مسیر سلوک یاری می‌رساند. در کلام عارفان، از آداب مراد و مرید بسیار سخن به میان آمده است. از جمله آداب، این است که سالک خود را در معرض اراده و تصرفات شیخ قرار دهد و هرچه به او دستور داد انجام دهد، و در این راه هم از چون و چرا پرهیز کند. گاهی از مرید این‌گونه تعبیر می‌شود که باید مانند مرده‌ای نزد مرده شور، خود را م‌سلوب‌الإرادة و در معرض اراده و تصرف استاد قرار دهد (باخرزی، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۹۱).

گاهی نیز اولیای الهی در کسی که در مسیر معرفت حق نیست نظر می‌کنند، به‌گونه‌ای که مسیر زندگی او در اثر این تصرف تغییر می‌کند. روزی ملاحسینقلی همدانی از کنار یکی از ارادل و او باش شهر نجف به نام عبدالفرار، که همه از ترس به او احترام می‌کردند، بدون اعتنا گذشت. به شیخ همدانی گفت: چرا به من سلام نکردی؟ شیخ از او پرسید: مگر تو کیستی؟ جواب داد: عبدالفرار. شیخ گفت: أفررت من الله، أم من رسوله؟ ناگهان او منقلب شد و رفت. روز بعد شیخ به شاگردان فرمود: حاضر شوید تا به تشییع جنازه مؤمنی برویم. وقتی رفتند مشاهده کردند که همان شخص است. از همسرش حال او را جویا شدند، گفت: دیشب وقتی به خانه آمد تا به صبح گوشه‌ای نشسته و گریه می‌کرد و این جمله را تکرار می‌نمود: «أفررت من الله أم من رسوله؟» تا از دنیا رفت. از شیخ درباره او پرسیدند،

که وقتی خداوند قدرت تصرف در «کون» را به عارفی می‌دهد، باید با این هدیه الهی چگونه رفتار کند؟ ابن عربی در اشعاری چنین می‌گوید: بعضی افراد کرامات را دلیل بر رسیدن به مقامات می‌دانند، درحالی‌که ما قایل به تفصیل هستیم. کرامت همواره دلیل بر داشتن مقامات نیست. پس در این صورت، نباید به کرامات شادمان شد؛ زیرا ممکن است در حق قومی آفت داشته باشد و آفت آن، «مکر» و «استدراج» است. کرامت حقیقی عصمت و دوری از گناه و زشتی در قول، فعل و نیت است و چنین کرامتی هیچ‌گاه موجب آفت نمی‌شود. از سوی دیگر، نبودن کرامت نیز دلیل بر نداشتن مقامات عرفانی نیست. اگر کرامتی باشد، بهره‌ای که ممکن است شخص به بیراهه کشیده شود. اگر کرامتی نباشد، این آفت او را تهدید نمی‌کند باید در تحصیل کرامت واقعی، که همان علم به خداست، کوشش کرد و نباید مقصود خود را چیز دیگری غیر از رسیدن به حق قرار داد. نزد بزرگان از عرفان، مخفی کردن کرامت واجب است و اعتقاد به غیر این، موجب خذلان می‌شود. اما در خصوص انبیا، اظهار آن واجب است؛ زیرا موجب راهنمایی و ارشاد مردم می‌شود و نزول وحی نیز از همین باب است (ابن عربی، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۹۶ و ۳۷۰). برخی از این فرازا در اقسام کرامت بیان شد. اکنون به توضیح دیگر موارد می‌پردازیم:

۱. بی‌توجهی به کرامت و کتمان آن

عارف محقق کسی است که به کرامت واقعی نمی‌نهد و به آن توجهی ندارد؛ زیرا مقصود او از عبودیت حق رسیدن به کرامت نیست، بلکه او طالب حق است و وصال معشوق برایش اهمیت دارد و در راه رسیدن به این هدف، هرچه به ممکن است او را از این مسیر منحرف کند توجه نمی‌نماید. عارف محقق به کرامات ظاهری بهایی نمی‌دهد و اکابر از عرفا این امور را جزو «رعونات نفس» می‌شمارند و به آن مبادرت نمی‌ورزند، مگر در حد ضرورت (ابن عربی، بی‌تا، ص ۳۷۱). حتی این بزرگان کرامات خود را نیز انکار می‌کنند و از شیوع آن اکراه دارند. در احوال شیخ حسن علی نخودکی اصفهانی آمده است که پس از وفات وی، یکی از شاگردان در صدد برآمد تا شمه‌ای از کرامات استاد خود را که به چشم دیده بود، جمع‌آوری و تدوین کند. پس از چندی استاد را در رؤیا می‌بیند که به او می‌فرماید: این چیست که می‌نویسی؟ در جواب می‌گوید: برخی از کرامات شماست. می‌فرماید: از این کار دست بردار که من در حیات خود، صد یک آنچه را از مواهب الهی و الطاف پیشوایان ارزانی‌ام شده بود ظاهر نساختم. و او مکرر می‌فرمود: ممکن را چه حد که در دستگاه خلقت اظهار وجود کند (مقدادی اصفهانی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۱).

جواب داد: من می‌خواستم او آدم شود، این کار را کردم؛ ولی نتوانستم او را در این دنیا نگه دارم. یا حکایت منقلب کردن گروهی که در قهوه‌خانه مشغول لهو و لعب بودند با خواندن اشعار «ناقوسیه» منسوب به حضرت امیر علیه السلام (جمعی از پژوهشگران، ۱۳۸۹، ج ۳، ص ۱۶۹). این‌گونه حکایات از بندگان صالح زیاد است که در این نوشتار قصد آوردن آنها را نداریم. این نکته درخور توجه است که تصرفات اولیا هیچ‌گاه بدون حکمت نیست و به واسطه استعداد و قابلیت که در شخصی ملاحظه می‌کنند دست به تصرف در وجود او می‌زنند.

۴. جریان فیض و اراده خدا

برترین کرامات مخصوص انسان کامل است. انسان کامل کسی است که مجرای فیض و اراده حق بوده، خداوند از طریق او، فیض خود را به بندگان می‌رساند. پس انسان در صورتی که به مقام ولایت رسیده و در اراده حق فانی شده باشد، می‌تواند مجرای فیض حضرت حق قرار گیرد تا از طریق او، رحمت حق شامل موجودات دیگر شود. این نکته در روایات درباره حضرت معصومین علیهم السلام بسیار وارد شده که ایشان رحمت خداوند برای «ما سوی الله» هستند. «فمن ألقى إرادة نفسه فی بحر إرادة مولاه و میدانها، تو لها بلطف حکمته و أجری علیها سابق عنایته... و کانت یاده مبسوطان، تنفق کیف تشاء؛ لأنها فی محل الکشف لاتتحرك إلا عن الإذن» (ابن عربی، ۱۳۹۱ق، ص ۹۶).

بنابراین، هرچه از تصرفات در عالم که توسط انسان کامل رخ می‌دهد به این علت است که او مجرای فیض الهی است و خداوند از قدرت و حکمت خود به او عطا فرموده. در صورتی که خداوند اراده کند کسی از مرگ نجات یابد یا از بیماری شفا پیدا کند یا از بلاها و عذاب‌های طبیعی و غیرطبیعی خلاص شود، انسان کامل می‌تواند مجرای این اراده قرار گیرد و از طریق او، رحمت خداوند شامل انسان‌ها می‌شود.

این نکته را باید توجه نمود که مقام «ولایت» دارای مراتب و شعب گوناگون از ولایت کلی تا ولایت جزئی است و اولیا نیز در این زمینه، دارای مراتب متفاوت و درجات متعدد هستند که بالاترین مرتبه و برترین درجه مخصوص ائمه اطهار علیهم السلام است که دارای ولایت کلی هستند و باقی اولیا در درجات بعد قرار دارند و هر یک دارای جزئی از این ولایت هستند.

جایگاه کرامت نزد عارف

یکی از مسائلی که بسیار مورد توجه محققان عرفان واقع شده، جایگاه کرامت نزد عارف است؛ به این معنا

در عرفان اسلامی، بابی با عنوان «ترک کرامت» وجود دارد. ترک کرامت دو علت دارد: گاهی ترک کرامت از سوی خداست؛ به این معنا که گرچه شخص از اعظام عرفاست، اما خداوند این تمکن را به او نمی‌دهد تا در عالم تصرف کند و ترک کرامت موجب اعطای مقامات بالاتر به او می‌شود. گاهی ترک کرامت به این است که عارف با وجود اینکه قدرت تصرف دارد، اما از آن استفاده نمی‌کند. در ادامه به دلایل آن اشاره می‌شود:

ثم إن ترک الکرامة قد یكون ابتداء من الله و هو أنه — عز و جل — لا یمكن هذا الولی فی نفسه من شیء من ذلك جملة واحدة مع كونه من أكابر عباده. و أعنی خرق العوائد لا العلم بالله. و قد یكون هذا الولی أعطاه الله فی نفسه التمكن من ذلك كله لله، فلا یظهر علیه منه شیء أصلا (ابن عربی، بی تا، ص ۳۷۰).

از مهم‌ترین تو صیه‌های عارفان این است که اگر به دست تو کرامتی صادر شد، مواظب باش که این کرامت پاداش عملت قرار نگیرد و در همین دنیا، نتیجه استقامت و پایداری تو در راه زهد و تقوا نباشد؛ چراکه هدف عارف از این زهد و پارسایی رسیدن به مقام قرب الهی و فنای در حق است و راضی شدن به کمتر از آن، موجب خسران می‌شود (ابن عربی، ۱۳۹۱، ص ۶۳). پس وقتی خرق عادتت از عارف حقیقی صادر می‌شود پناه او به خداوند بیشتر شده، و از خداوند درخواست می‌کند که آن را از دیگران پبوشاند و مواظبت می‌کند که این موضوع در میان مردم شیوع نیابد. این مسئله یکی از راه‌های متقن برای شناخت عارف از غیر عارف است. «فإذا ظهر علیه شیء من کرامات العامة، ضجّ إلى الله منها و سأل الله ستره بالعوائد و أن لا یتیمز عن العامة بأمر یشار إليه فيه ماعدا العلم؛ لأن العلم هو المطلوب و به تقع المنفعة» (ابن عربی، بی تا، ج ۲، ص ۳۶۹).

۲. مکر و استدراج

از جمله مسائلی که عارفان در موضوع کرامت بسیار به آن تذکر می‌دهند، مسئله «مکر» و «استدراج» است. در کلماتی که از بزرگان نقل شد، این نکته توجه انسان را به خود جلب می‌کند که تصرفاتی که انسان در طبیعت انجام می‌دهد گاهی ممکن است مکر الهی بوده، موجب ضلالت او شود. این جمله از بزرگان معروف است که «فالذی للأنبیاء معجزات، للأولیاء کرامات و للأعداء مخادعات» (کلاباذی، ۱۳۷۱، ص ۷۳). حال سؤال این است که «مکر الهی» چیست و چه نسبتی با کرامت دارد؟

«مکر» و «استدراج» از اصطلاحات قرآنی است و در مباحث کلام اسلامی مطرح شده است. آنچه در این نوشتار مراد است مکر خداوند نسبت به بندگان گمراه است و حقیقت این مکر در واقع، اثر و نتیجه مکر و خدعه آنهاست که به خودشان برمی‌گردد. اگر کسی در مسیر عرفان و سلوک، با خداوند

خدعه کند این بدترین نوع مکر کردن با خداوند است؛ زیرا مکر و حيله از طرف دشمنان خدا و پیامبران قابل پذیرش است؛ اما مکر کردن با پوشش و نقاب اولیای الهی و در رنگ عرفان و تعبد، موجب گمراهی بسیار خواهد شد و عاقبت بدی خواهد داشت.

«استدراج» یعنی اینکه شخصی به تدریج، به سوی گمراهی و هلاکت برود. ضلالت تدریجی از طریق اینکه خداوند به او امکانات و فرصت می‌دهد؛ اگر متنبه شد و توبه کرد که سعادت مند می‌شود؛ اما اگر متوجه نشد در ضلالت فرومی‌رود. «مکر» و «استدراج» از سنت‌های خفی خداوند است که هر کسی آن را درک نمی‌کند و به خاطر خفای آن، ممکن است امکانات موجود را نعمتی که مستحق آن بوده، به شمار آورد.

المکر علی ثلاثة مقامات: مکر معوم، و مکر مخصوص، و مکر خفی. فمکر المعوم ظاهر فی الأحوال، و المکر المخصوص فی سائر الأحوال، و المکر الخفی إظهار الآیات و الكرامات. فأفة مکر المعوم الأمن منه، و أفة مکر الخصوص الرضا الظاهر و الطاعات المرسومة دون حضور القلب و وجود السر و أفة مکر الخفی روية الكرامات بشاهد التحقیق (گیلانی، ۲۰۱۰، ص ۲۹۸).

ظاهر شدن کارهای خارق‌العاده به دست انسان موجب می‌شود تا در نفس خود، عظمت و کبريایی احساس کند، در نتیجه کرامت را فعلی بپندارد که در اثر اعمال و افعالش بر آن قدرت یافته است. در نتیجه، به اعمال خود اتکال و اعتماد می‌کند و از همین رو، خود را صاحب فضل نسبت به مردم می‌داند. غالب کسانی که در اثر ریاضت‌های غیر شرعی به چنین نیرویی دست می‌یابند مشمول این موضوع می‌شوند و علت صدور این افعال را عمل خود می‌دانند. چنین افرادی که در واقع، دشمنان خداوند هستند نه اولیای خدا، به عبادت و بندگی خداوند اهمیت نمی‌دهند و به همین سبب در گمراهی فرومی‌روند (کلاباذی، ۱۳۷۱، ص ۷۳).

علاوه بر این، از میان عارفان و دوست‌داران خدا نیز افرادی هستند که شامل این مکر می‌شوند. مکر الهی در امور معنوی، خفی است و نوعی استدراج برای فرد محسوب می‌شود. در موضوع مورد نظر، مکر شامل اهل قرب می‌شود و برای آنان، انواع کرامات و خوارق عادات ظاهر می‌گردد. اهل تحقیق به این نکته توجه دارند که همه این افعال از جانب خداوند است و به اذن و اراده او است که می‌خواهد به وسیله آن، اولیای خود را تکریم کند. اما اگر این کرامات هدف شد و تلاش و ریاضت برای رسیدن به آنها انجام پذیرفت همین کرامت منجر به آفت می‌شود؛ چراکه هدف در سلوک، رسیدن به خداست، نه کرامت. پس ممکن است کرامت موجب غفلت از خداوند و مشغول شدن به انواع خوارق عادات شود. به همین سبب است که عارفان محقق نسبت به این مسئله بسیار هشدار داده‌اند و مکر بودن آن را

۳. حجاب دانستن کرامت

با توجه به مطالبی که بیان شد، این نتیجه حاصل می‌شود که اظهار کرامت و خرق عادت برای عارف اهمیت چندانی ندارد. او به دنبال معرفت حق است و از هرچه او را از این معرفت بازدارد دوری می‌کند. در کلماتی که از بزرگان نقل شد، این مطلب به وضوح قابل استفاده است که وقتی خرق عادت از ایشان صادر شود بسیار دقت می‌کنند که خداوند به چه دلیل آنها را بر انجام این فعل قادر نموده است؟ اگر این فعل در جهت معرفت بیشتر آنها به حق باشد، با جان و دل آن را می‌پذیرند. در غیر این صورت، به آن وقعی نمی‌نهند و توجه نمی‌کنند. به سبب آنکه ایشان هر چیزی را که موجب دوری از حق شود و حجابی بین آنها و خداوند ایجاد کند رها می‌کنند. «اولیای الهی کرامات را حجابی برای قلب می‌دانند و از آن احتراز می‌کنند؛ چنان‌که جنید می‌گوید: حجاب قلوب خواص مربوط است به دیدن نعمت و لذت بردن از عطایای الهی و توقف در کرامات» (سراج طوسی، ۱۴۳۰ق، ص ۵۵۷).

از یحیی بن معاذ نقل شده که گفت: اگر کسی را دیدید که به آیات و کرامات اشاره دارد و از بدلاء است، و اگر به عطایا و نعمت‌ها اشاره دارد از محبین است و اگر به ذکر اشاره دارد و خود به ذکر مشغول است او از عارفین است که در بالاترین درجه قرار دارد (همان، ص ۵۶۱).

پس عارف حقیقی کسی است که به یاد خداوند مشغول است، نه به آیات و کرامات.

بنابراین، کرامت در صورتی که از امر الهی بوده و ولی خدا مأمور به انجام آن باشد از او صادر می‌شود؛ ولی اگر امر خدا در بین نباشد، اولیا آن را حجاب بین خود و خدا می‌دانند و از انجام آن خودداری می‌کنند. «حجاب بودن» در اینجا، به این معناست که کرامت آنها را به خود مشغول سازد و از رسیدن به پروردگار بازدارد. هرچه که انسان را در مسیر سیر و سلوک به سوی حق متوقف یا منحرف کند و مانع رسیدن شود حجاب است، حتی اگر آن چیز کرامتی باشد که خداوند به عارف عطا نموده است. بزرگان اخلاق این مطلب را بیان کرده‌اند که حجاب‌های بین بنده و خدا به حجاب‌های «ظلمانی» و «نورانی» تقسیم می‌شود. از جمله، علم، که گاهی می‌تواند خود حجابی نورانی باشد و عالم را از رسیدن به حق باز دارد. به نظر می‌رسد قدرتی که خداوند به عارف می‌دهد تا به واسطه آن، در عالم وجود تصرف کند علاوه بر اینکه موجب تکریم عارف است، می‌تواند نوعی حجاب ظلمانی یا نورانی باشد و به سبب آن امتحان شود.

۴. ادب در مقابل حق

عارف محقق از آن‌رو که خود را در برابر حق عاجز و ضعیف می‌داند، از تصرف کردن در اشیا امتناع

گوشزد نموده‌اند. بنابراین، هر خرق عادت که اصالتاً هدف باشد و یا اهداف ذکر شده در آن وجود نداشته باشد، «مکر» و «استدراج» است و باید از آن پرهیز کرد (ابن عربی، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۷۲).

«مکر» و «استدراج» در کرامات حسی رخ می‌دهد و کرامات معنوی به سبب آنکه همواره با علم همراه است، محل مکر الهی نیست. ابن عربی معتقد است: «مکر» و «استدراج» در کرامت معنوی راه ندارد؛ زیرا حدود شرعی محل مکر الهی نیست (ابن عربی، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۶۹).

این نکته از نظر دور نماند که انسان در راه سیر و سلوک همواره باید مشغول اعمال شرعی و طاعت خداوند باشد و در هیچ حالی از آن غافل نبوده و خود را بی‌نیاز نداند. پس کسی که در راه ریاضت به خرق عادت رسیده، اگر همواره در مسیر طاعت و بندگی حق قرار دارد، خرق عادت او کرامت محسوب می‌شود. در غیر این صورت، همان مکر و استدراجی است که مورد نظر ماست. در بین جهله صوفیه کسانی معتقد بوده‌اند که پس از رسیدن به حقیقت، باید شریعت را کنار گذاشت؛ زیرا پس از رسیدن به مغز، پوسته به کار نمی‌آید. بنابراین، نسبت به شریعت بی‌توجه بوده‌اند. این افراد اگرچه به واسطه ریاضت و تقویت نفس، به کارهای خارق‌العاده‌ای دست بزنند، ولی این اعمال همان مکر الهی در حق آنهاست و در حقیقت، مخدوع و گمراهند. عارفان حقیقی به این موضوع بسیار توجه داده، به آن تصریح می‌کنند که اعمال شرعی در هیچ حالتی از انسان جدا نمی‌شود و در هر حالتی باید به آنها اشتغال داشت. اگر سالکی که حق را اراده کرده است در احوال و طریقه خود، ملازم اعمال شرعی نباشد، گمراه خواهد شد. کسی هم که به مقام قرب حق و وصال محبوب نایل شده است، نباید اعمال شرعی را ترک کند. اگر ادعا کند که تکالیف شرعی به قصد وصول انجام می‌شود و کسی که واصل شد دیگر لزومی بر متابعت شرع ندارد، چنین کسی در ادعای و صولش کاذب است، اگرچه سر عالم نیز برایش آشکار شود و قدرت تصرف در عالم را داشته باشد؛ زیرا همه این احوال برای او «مکر» و «استدراج» است (ابن عربی، ۱۳۹۱ق، ص ۶۱).

پس این‌گونه نیست که هر کس دارای خرق عادت است، نزد خداوند دارای مکانت بوده، به مقامات بلند عرفانی رسیده باشد، مگر اینکه در طاعت خداوند قرار داشته باشد. چنین فردی ممکن است در اثر انجام اعمال سخت، به قدرتی برسد و توانایی انجام کارهایی را که دیگران از انجام آن عاجزند، داشته باشد؛ اما صرف صدور این افعال ملاک برتری و مکانت نزد پروردگار نیست. این قدرت از جانب خداوند به او داده شده است تا امتحان شود. در واقع، این قدرت نوعی فتنه و مکر خداوند برای او است (همان، ص ۱۲۹).

۵. خشیت و خضوع در برابر حق

مطلب دیگر این است که وقتی به ولی خدا کرامت داده شود به جای شاد شدن و مشغول گشتن به این نعمت، خوف او به خداوند بیشتر می‌گردد و در برابر او خضوع و تذلل می‌کند. با توجه به مطالب بیان شده درباره کتمان و مکر بودن کرامت، این نکته قابل فهم است که دادن کرامت به عارف ممکن است وسیله‌ای برای امتحان و آزمایش او باشد (ابن عربی، بی تا، ج ۲، ص ۳۶۹). وقتی به ولی خدا کرامتی داده شود، در آن نظر می‌کند تا بفهمد علت اعطای کرامت چیست. چون هدف عارف قرب حضرت حق و فنای در او است، اگر این کرامت پاداش عمل و جزای بندگی او باشد در این صورت، به آن توجه نمی‌کند؛ زیرا با هدفی که دارد مناسبت ندارد. نیز کرامت از آن رو که نعمتی از جانب پروردگار است، از آن سؤال می‌شود و انسان محل محاسبه قرار می‌گیرد. پس در هر صورت، به آن بی توجه خواهد بود (همان).

بنابراین، وقتی کرامتی از ولی خدا ظاهر شود، خشیت او به خدا بیشتر می‌شود و به درگاه الهی تذلل می‌کند تا این کرامت موجب تکبر یا گمراهی او نشود و از این امتحان الهی سربلند بیرون آید. پس در این صورت، بیشتر در اعمال خود دقت می‌کند و در مجاهدت و ریاضت تلاش بیشتری صرف می‌نماید و در اثر این نعمت، خدا را شکر می‌کند. به خلاف کسی که معرفتش به حق ناقص است. چنین فردی در اثر ظهور فعل خارق العاده به دستش، آن را نتیجه عمل خود و خود را مستحق چنین نعمتی می‌داند و به جای آنکه خشیت او نسبت به حق و توجه او به طاعاتش بیشتر شود فتنه بودن آن را فراموش کرده، به جای شکر کردن در مقابل این نعمت، استکبار می‌ورزد (کلابادی، ۱۳۷۱، ص ۷۳).

یکی از تفاوت‌هایی که میان «معجزه» و «کرامت» وجود دارد این است که معجزات انبیا فتنه و وسیله امتحان ایشان نیست؛ زیرا انبیا معصومند بخلاف اولیا که کرامت آنها وسیله امتحان ایشان است. پس هر چیزی که وسیله امتحان باشد باید به واسطه آن به خداوند پناه برده شود، و وقتی نعمتی که موجب فتنه است به انسان داده شد، باید خضوع و خشیت انسان بیشتر گردد.

وقال بعضهم: إنَّ كرامات الأولياء تجري عليهم من حيث لا يعلمون، و الأنبياء تكون لهم المعجزات و هم بها عالمون و يأتونها ناطقون، لأن الأولياء قد يخشى عليهم الفتنة مع عدم العصمة، و الأنبياء لا يخشى عليهم الفتنة بها لأنهم معصومون (همان، ص ۷۴).

البته معصوم نبودن به این معنا نیست که گناه می‌کنند، بلکه عصمت دارای مراتبی است و درجات بالای عصمت به انبیا اختصاص دارد و اولیا نیز در درجات بعد قرار دارند. این نکته نیز دارای اهمیت است که اولیایی که در درجه انبیا قرار دارند - یعنی ائمه اطهار علیهم السلام - کراماتشان در حکم معجزات انبیا است؛ یعنی با علم و بدون خوف و فتنه است.

می‌ورزد و در واقع، تصرف کردن در «کون» را در برابر حق، سوء ادب می‌داند. کاملان بر این مطلب آگاهند که همه چیز در تحت اختیار و قدرت خداوند است و همه افعال فعل او ست و همه موجودات تجلیات اویند. پس در مقابل حضرت حق ادب کرده، به خود اجازه تصرف در تجلیات حق را نمی‌دهد. این مقام به خاطر علم کامل او به حضرت حق است، نه به علت اینکه توانایی و قدرت بر انجام امور خارق العاده ندارد. ابن عربی درباره پیامبر عظیم الشان صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «و قال صلی الله علیه و سلم فی هذا المقام عن امر الله له بذلك: «و ما أدري ما يفعلُ بي و لا بكم إن أتبع إلا ما يوحى إليَّ». فإن أوحى إليه بالتصرف بجزم، تصرف، و إن منع، إمتنع و إن خیر، أختار ترك التصرف» (قیصری، ۱۳۸۶، ص ۸۰۵). قیصری در شرح آن می‌افزاید: «و ظهر بمقام عبوديته و ترك التصرف لربه تأدباً بأداب العبودية و ملازمة لما يقتضيه ذاته من الضعف و العجز» (همان).

بنابراین، اگر از عارفی هیچ کرامتی صادر نشد دلیل بر این نیست که او دارای چنین مقامی نیست، بلکه ممکن است نشانه معرفت تام او به حضرت حق است که از تصرف در موجودات سرباز می‌زند، و در صورتی که از جانب خداوند مختار به تصرف باشد او عدم تصرف را برمی‌گزیند، مگر اینکه معرفت او به حق کم باشد که در صورت مختار بودن، در اشیا تصرف می‌کند. پس دسته‌ای از اولیاء الله به خاطر ادب در محضر خداوند، از قدرت خود برای خرق عادت استفاده نمی‌کنند (ابن عربی، ۲۰۰۳، ص ۱۰۸).

اما اگر ولی خدا مأمور به تصرف باشد همانند انبیاء، باید دست به تصرف بزند و این تصرف به امر الهی و برای تکمیل ملاحظه صرف فيه» و به خاطر شفقت نسبت به آن است (قیصری، ۱۳۸۶، ص ۸۰۲). «إنما تركناه (تصرف) لكمال المعرفة. فإن المعرفة لا يقتضيه (تصرف) بحکم الإختیار. فمتى تصرف العارف بالهمة فى العالم، فعن أمر إلهی و جبر، لا بالإختیار» (همان، ص ۸۰۶).

این مطلب حایز اهمیت بسیار است که آنچه توسط اولیا از تصرفات در عالم وجود صادر می‌شود به ید استخلاف است، نه به ید ملک؛ به این معنی که ولی خدا خود را صاحب ملک و صاحب اختیار نمی‌داند و از این نظر در عالم تصرف نمی‌کند، بلکه چون خود را خلیفه حق می‌داند، با اذن حق، دست به تصرف می‌زند. بنابراین، خرق عادت از روی استخلاف است، نه مالکیت.

أن یتصرف فیما مکنه الحق تعالی التصرف فیہ ید الإستخلاف و الأدب و رؤیة نفسه خلیفة عن الحق و نائباً عنه و فاعلاً بأمره و إقداره: لا ید الملك أى القوة و القدرة و لا ید الإستحقاق بنفسه لتلك المرتبة، و إن من شأنه ذلك. كما قال - علیه و آله السلام - : «أنا بشر مثلكم و ما أدري ما يفعل بي و لا بكم، مع أنه على بصيرة من ربه» (فنازی، ۱۳۸۸، ص ۷۰۵).

نتیجه گیری

با توجه به مطالب بیان شده، می توان نتیجه گرفت که کرامت فعل خارق العاده ای است که از طرف انسان صالح، که «ولی خدا» نامیده می شود، با اذن خدا صادر می شود. کرامت حقیقی نزد ولی خدا، تصرف در نفس خود و خرق صفات زشت و تبدیل آنها به صفات ستوده است. او به کرامات مشغول نمی شود و هدف خود را رسیدن به خرق عادات قرار نمی دهد. اگر کسی این گونه باشد گرفتار مکر الهی و مستدرج در گمراهی است؛ مانند مرتاضان. کرامت در اثر استقامت بر طاعت خداوند اعطا می شود و ثمره آن هم می تواند استقامت در سلوک باشد. از جمله مصالحی که موجب اعطای کرامت به عارف می شود، یقین و معرفت به حق است؛ زیرا در اثر آن، توحید را با عین یقین درک می کند. عارف حقیقی به کرامت توجهی ندارد و آن را انکار و مخفی می کند. در صورت لزوم و اگر مصلحت اقتضا کند او دست به خرق عادت می زند، در غیر این صورت، و تصرف در طبیعت را سوء ادب در برابر حق می داند. اگر کسی به هر بهانه، به خرق عادت دست بزند و آن را دلیل بر شأن و مقام برای خود قلمداد کند، جزو اولیای خدا نیست، بلکه جزو گمراهان و یا دشمنان خداست که از این طریق، قصد فریب دیگران را دارد.

منابع

- ابن عربی، محیی الدین، بی تا، *الفتوحات المکیة*، بیروت، دار صادر.
- ، *المعرفة*، تحقیق محمدامین ابوجوهر، ۲۰۰۳م، المعرفة، بی جا، دار التکوین.
- ، *مواقع النجوم و مطالع اهله الأسرار و العلوم*، ۱۳۹۱ق، تصحیح محمد خواجوی، تهران، مولی.
- ابن فارس، ۱۴۱۱ق، *مقاییس اللغة*، بیروت، دار الجیل.
- ابن منظور، محمدبن مکرّم، ۱۴۱۶ق، *لسان العرب*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- باخرزی، یحیی، ۱۳۸۳، *اوراد الأحباب و فصول الآداب*، ترجمه ایرج افشار، تهران، دانشگاه تهران.
- بقلی شیرازی، اول ۱۳۸۹، *روزبهان، مشرب الارواح*، شرح قاسم میرآخوندی، تهران، آزاد مهر.
- جامی، عبد الرحمان، ۱۳۶۶، *نفحات الانس من حضرات القدس*، تصحیح مهدی توحیدی پور، تهران، سعدی.
- جمعی از پژوهشگران، ۱۳۸۹، *مجموعه گلشن ابرار*، قم، معروف.
- موسوی خمینی، سیدروح الله، ۱۳۸۶، *مصباح الهدایة الی الخلافة و الولاية*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- رازی، نجم الدین، ۱۳۷۳، *مرصاد العباد*، ترجمه محمد امین ریاحی، تهران، علمی فرهنگی.
- سراج طوسی، أبونصر، ۱۴۳۰ق، *اللمع فی التصوف*، تحقیق احمد عبدالرحیم السایح، قاهره، مکتبه الثقافه الدینیة.
- فنازی، محمدبن حمزه، ۱۳۸۸، *مصباح الأنس*، تصحیح محمد خواجوی، تهران، مولی.
- قشیری، ابوالقاسم، ۱۳۷۴، *الرسالة التشریة*، تحقیق عبدالحلیم محمود، قم، بیدار.
- قیصری، محمد داوود، ۱۳۸۶، *شرح فصوص الحکم*، تصحیح سیدجلال الدین آشتیانی، چ سوم، تهران، علمی فرهنگی.
- کلاباذی، ابوبکر محمد، ۱۳۷۱، *التعرف لمذهب اهل التصوف*، تحقیق محمد جواد شریعت، تهران، اساطیر.
- گیلانی، سیدمحمد عبدالقادر، ۲۰۱۰م، *ابواب التصوف و مقاماته و آفاته*، شرح سیدمیعاد شرف الدین گیلانی، بیروت، دارالکتب العلمیة.
- مصباح محمدتقی، ۱۳۷۷، *آموزش عقاید*، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.
- مقدادی اصفهانی، علی، ۱۳۷۹، *نشان از بی نشانها*، تهران، جمهوری.